

نقش صبر پیغمبر ﷺ
در هدایت بشر

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ، لَوْلَا أَنَّ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ

مِّن رَّبِّهِ لَنُبَذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ. فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ ﴿۵۰﴾

❁ پس بر حکم پروردگارت صابر باش و مانند یونس نباش، در حالی که مغموم بود ندا داد. اگر رحمت پروردگارش شامل حالش نبود (توبه‌اش پذیرفته نمی‌شد)، ملامت شده به صحرای بی‌آب و گیاه افکنده می‌شد. پس پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد.

معیشت ضَنک به دنبال تخلف از قوانین حق

از آیات قبلی که ترجمه شد و از آیات دیگر قرآن کریم، این مطلب استفاده میشود که تخلف از قوانین حق و انحراف از صراط مستقیم خلقت، دیر یا زود مستلزم زندگی پر از مشکل و پر از ناملایمات خواهد بود. انحراف از صراط مستقیم خلقت، حتماً به دنبالش به اصطلاح قرآن «معیشتِ ضَنک» است. یعنی زندگی پر مشکل، زندگی پیچیده و زندگی پر از ناملایمات، این حتماً هست دیر یا زود آن فرق می‌کند. محال است موجودی از نظام طبیعی که خالقش پیش پایش نهاده است خارج بشود و در عین حال این موجود به کمال خودش برسد، این محال است. چون برای هر موجود کمال و مسیر خاصی مقرر است. محال است موجودی از نظام طبیعیش که دستگاه آفرینش پیش پایش نهاده خارج شود و باز به کمال خودش برسد و سر از نابودی و هلاکت در نیاورد، این محال است.

شاخهای که از ریشه درخت جدا شد، میخسکد و عاقبت در آتش میسوزد. این که در آتش می‌سوزد خودش نمیفهمد چرا در آتش میسوزد و این آتش از کجا در او راه پیدا کرده، اما آن آدم خردمندی که کنار ایستاده است و از اول تا آخر مطلب را مشاهده میکند، او میفهمد که این آتش و سوختن معلول جدا شدن از ریشه است. چون از ریشه جدا شده است، از نظام طبیعی خود جدا شده است باید بسوزد.

ما اگر در زندگی ملتّهابی که فقط دنیاداری را هدفگیری کرده‌اند و هیچ همی جز اشباع شهواتشان ندارند و به اصالت لذّت در عالم قائلند که اصل در زندگی اشباع شهوات است، عمیقاً تأمل کنیم خواهیم دید که در آتش ناملازمات و معیشتِ صَنک میسوزند و خود هم نمیفهمند چرا میسوزند. و دیگران هم که مطالعه‌شان در زندگی اینها ناقص باشد، چه بسا پیش خود بگویند اینها زندگی مرفّهی دارند. به فرض که مؤمن به خدا هم نیستند، مؤمن به پیغمبر هم نیستند، این مبانی دینی که ما داریم را ندارند. در عین حال زندگی مرفّهی دارند. ولی خیر، این مطالعه سطحی است. به قول معروف از نظر آن که از دور دستی برآتش دارد این طور است و الا محال است کسی از آن نظامی که خلقت پیش پای موجود قرار داده خارج بشود و در عالم روی خوش ببیند.

همان‌هایی که از نظر ما معیشت مرفّهی دارند، همانها معیشتِ صَنک دارند. در آتش حرص میسوزند. وقتی آتش حرص، آز و طمع در آدم بیفتد آرامش روحی را از او بگیرد. علی الدوام فعالیت، علی الدوام دوندگی، انباشتن روی هم، تکاثر، اعصاب خورد و کوفته شده و از بین رفته. انسان حیوان نیست که فقط با اشباع شهواتش تأمین شود. بالاخره انسان است. انسان باید یک سلسله کمالات معنوی داشته باشد تا از زندگی کیف کند، و الا انسان مانند یک گوسفند نمیتواند زندگی کند. حساب گوسفند و الاغ از انسان جداست.

یک گوسفند یا الاغ همین که یک تخت نرم و طویله گرمی داشته باشد و قدری جو در مقابلش بریزند و یک مادّهای از جنس خود در کنارش باشد تأمین است. اما چنین زندگی برای انسان ممکن نیست. انسان روحی دارد؛ دریایی مواج، اقیانوسی ژرف و عمیق و مواج که با اینها سیر نمیشود. اینکه فقط شکمش سیر بشود و دامنش اشباع بشود و وقتی حریف و رقیبی پیدا کرد بر سر و کله او بکوبد، شکمش را پاره کند و با همینها خوش زندگی کند، ممکن نیست. این انسان زندگی خوش نخواهد داشت ولو به نظر مردم خام، شاید فکر کنند که زندگی خوش دارند، ولی برای خودش، زندگی خوش نخواهد بود.

زندگی ناگوار نتیجه هرزگی و بی‌عفتی بشر

آمار که میدهند سه میلیارد و هفتصد میلیون جمعیت روی زمین زندگی میکنند که نیمی از این جمعیت در گرسنگی و بیماری دست و پا میزنند و در میان میکروب‌ها و بیماری‌ها غوطه‌ورند. و نیمی دیگر مشغول عیش و نوششان هستند. آیا نیم دیگر از زندگی کیف میکنند؟ با دیدن اینکه نیمی از مردم در گرسنگی دست و پا می‌زنند و در بیمارها غوطه‌ورند؟ آیا اینها زندگی مرفّهی خواهند داشت؟ این ممکن نیست. این همه کشتارها در دنیای متمدّن هست. آیا این زندگی مرفّه است؟ آیا اینها خوش میگذرانند؟ آیا انسان با هرزگی، با بی‌عفتی و با ببند و باری میشود زندگی خوشی داشته باشد؟ حتماً نخواهد داشت.

مینویسند که شیشه‌اتاق رئیس جمهور آمریکا ضدّ گلوله است. این ناشی از ترس است. وقتی قرار شد یک شخصیتی در عالم با ترس زندگی کند وای به سائرین. آیا این زندگی می‌شود صَنک نباشد؟ یا مثلاً نوشتن‌ها: بازرگانان آمریکایی در سال، دویست و پنجاه میلیارد تومان خرج میکنند که از سوء قصد جنایتکاران محفوظ بمانند. این زندگی مرفّه که نیست. این معیشتِ صَنک است. همین که قرآن فرموده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا^۱

هر کس از یاد من روی بگرداند زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت.

بنا بر این ممکن نیست موجودی از نظام طبیعی خارج بشود در عین حال در عالم روی خوش ببیند. اما کسانی که مطالعه سطحی میکنند، پیش خود فکر میکنند نه، زندگی مرفّهی دارند. خوش به حالشان! این قدر پول دارند، این قدر ثروتمندند. یا فرضاً به کره ماه یا به مریخ رفته‌اند. فرضاً بشر به کره ماه رفت. این زندگی که در کره زمین دارد، آنجا هم خواهد بود. بشر الآن در کره زمین چکار کرده؟ جز اینکه زندگی پروحشت ایجاد کرده؟ همین بشر است که به آنجا میرود. آنجا هم رفت همین بساط پهن خواهد بود. هیچ فرقی نمیکند.

به هدهد گفتند: لانهات بو میدهد. مرتّب لانه عوض میکرد، از این لانه به آن لانه.

عاقبت گفتند خودت بو می دهی که لانه ات را هم بدبو میکنی. خود را عوض کن. خود را که عوض کردی به هرجا رفتی خوش بو خواهی بود. حالا این بشر خودش بو میدهد. اصلاً بشری شده شهوت پرست و شهوتران، به هرجا برود همین بساط پهن خواهد شد. پس منظور اینکه قرآن هم فرمود: «وَأُمْلِي لَهُمْ»؛ یعنی مردم مجرم بالاخره باید به معیشت ضَنک و بدبختی مبتلا بشوند، منتها دستگاه خلقت مهلتی میدهد. دستگاه خلقت املاء میکند. املاء یعنی امهال، مهلت دادن. «وَأُمْلِي لَهُمْ»؛ یک مهلتی داده میشود ولی این طور نیست که به سزا و جزا و کیفر نرسند.

﴿وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾

به آنان مهلت می دهم چرا که نقشه من متین و محکم است.

و به همین جهت قرآن کریم آیات زیادی در این رابطه دارد:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱

هیچ چیز نه در آسمانها و نه در زمین، خدا را ناتوان نمی سازد.

یعنی مردم عاقل متوجهند، هیچ قدرت و قانونی نمیتواند در مقابل برنامه خدا عرض اندام، عرض وجود و هستی کند. نمی شود و گمان نشود که صحنه های مخالف، العیاذ بالله خدا را به زانو در می آورند، عاجزش می کنند، رشته نظم عالم از دست او در می رود، شیرازه از هم پاشیده میشود، دیگر قدرت انتظام نظم عالم را نداشته باشد. این که محال است: «إِنَّهُ كَانَ عَلِيماً قَدِيراً»؛ او دانا و تواناست. یعنی تمام صحنه ها و نقشه ها با پیش بینی های عالمانه و حکیمانه او تقدیر و تنظیم میشود. منتها صحنه های امتحانی پیش می آورد:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۲

آیا کسی که موجودات را آفریده است نمی داند؟ و حال آنکه او باریک بین و آگاه است.

۱-سوره فاطر، آیه ۴۴.

۲-سوره ملک، آیه ۱۴.

یک لحظه امساک فیض الهی موجب نابودی تمام عالم

آن قدرتی که نطفه بعرضه انسان را منعقد میسازد، آن قدرتی که شیارهای مغزی این انسان را تنظیم میکند، خون در رگهایش به جریان میافکند، علی الدوام به او حیات می دهد، جان می دهد، نفس می دهد، فکر و اندیشه می دهد، آیا آن قدرت نمیتواند یک لحظه امساک فیض کند و از عطا و بخشش دست نگه دارد؟ همین که یک لحظه امساک فیض کرد تمام عالم به دیار عدم رهسپار میشود. همان کسی که یکی یکی میمیراند، یکی را اینجا می اندازد، یکی را آنجا می اندازد. آیا نمیتواند همین الآن اراده کند همه نفسها بند بیاید، همه بشر میافتند، اجساد مرده و بیجان میشوند. پس او این قدرت را دارد.

این لامپها روشن است. جلال و جبروتی دارد. این جلال و جبروت تا کی در این لامپ است؟ تا زمانی که این لامپ به سیم برق متصل است و از مجرای سیم به کانون برق اتصال دارد. مادامی که اتصال دارد این هم برای خودش جمال و جلال و جبروتی دارد. به محض اینکه سیم برق منقطع شد دیگر اینجا روشنائی نیست. تمام جلال و جمال و جبروت این لامپها از بین می رود. اساساً شعله لامپ استقلال از خود ندارد، واقعیتی به جز اتصال به کانون برق ندارد. به محض انقطاع معدوم است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱

خداوند نور آسمانها و زمین است.

﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۲

او هر روز در کاری است.

خداوند علی الدوام در حال مدد دادن است، علی الدوام مدد می رساند. به محض اینکه مدد از کانون نور منقطع شد همه جا خامد^۳ و خاموش است. لذا قرآن از زبان موسی بن عمران علیه السلام نقل میکند که به خدا عرضه میدارد:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ

سَبِيلِكَ﴾^۴

۱-سوره نور، آیه ۳۵.

۲-سوره رحمان، آیه ۲۹.

۳-خامد: خاموش، آرمیده، بی حرکت.

۴-سوره یونس، آیه ۸۸.

پروردگارا! تو به فرعون و اطرافیان‌ش در زندگی دنیا زینت و مال و جاه داده‌ای که موجبات اضلالِ بندگان را فراهم کرده‌اند.

خدایا! تو داده‌ای. یعنی همه چیز از خداست، منتها خدا در این عالم اختبار و امتحان دارد، صحنه‌های امتحانی پیش می‌آورد:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۱

ما آنچه را روی زمین است زینت زمین قرار دادیم تا امتحانشان کنیم که کدام یک از ایشان بهتر عمل می‌کنند.

﴿لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾^۲

تا زشت‌سیرتان از نیک‌سیرتان جدا شوند.

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ﴾^۳

آن کس که به حیات ابدی میرسد با دلیل و برهان و اختیار خودش برسد و آن کسی هم که به بدبختی می‌افتد با دلیل و برهان و اختیار خودش بیفتد.

این آیاتی که عرض شد با تناسب آیاتی که قبلاً عرض شد:

﴿وَأْمُرْ لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾

نشان می‌دهد موجودات منحرف و مردم مجرم حتماً دیر یا زود به کفر اعمالشان میرسند، منتها خدا مهلتی در عالم به انسانهای مجرم می‌دهد شاید تنبّهی پیدا کنند. بعد به پیغمبر اکرم ﷺ خطاب شده است:

﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ﴾

اکنون که چنین است بر حکم پروردگارت صابر باش.

حالا که فرمان خدایت این است که در عقوبت برای دستهای تأخیر دارد. اگر

ناملايمات و مشکلاتی پیش می‌آید تحمّل مشکلات و مشقّات بنما، صابر باش.

معنای صبر و شجاعت در منطق اسلام و قرآن

صبری هم که در منطق اسلام و قرآن است آن صبری نیست که غالباً در اذهان مردم راه یافته و معنای ضدّ اسلامی دارد. بطوری که وقتی گفته شود صبر، خیال می‌کنند معنای آن راکد و خامد بودن و در گوشه‌های نشستن و دست روی دست نهادن و کار را به خدا حواله کردن و تن در مقابل ستم دادن است. این معنای صبر ضدّ اسلامی است، اصلاً با تربیت اسلامی منافات دارد.

آن صبری که در اسلام گفته میشود، یعنی در نیل به هدف ثابت ماندن و از مسیر هدف منعطف نشدن، ولو هرگونه مشکلاتی هم که پیش آمد در راه نیل به هدف ثابت و مستقیم بماند. منتها باید تشخیص بدهد در این راه چطور ثابت بماند تا به هدف برسد، این تشخیص می‌خواهد. کما اینکه شجاعت هم معنایش این نیست که مردم خیال کرده‌اند شجاعت یعنی داد و فریاد کشیدن و زور بازو به خرج دادن و می‌زنم، میکشم، له میکنم. این هم شجاعت نیست. شجاعت یعنی انسان در راه رسیدن به مقصدش ناتوانی از خود نشان ندهد. این ناتوانی نشان ندادن گاهی مستلزم تحمّل مصائب است. مثلاً ما میبینیم که قرآن کریم اصلاً صبر را در میدانهای جهاد نشان می‌دهد. در عین حال که سرباز، سرباز مجاهد است، به سرباز مجاهد می‌گوید صابر باش. فرموده است:

﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۱

اگر شما بیست نفر سرباز صابر داشته باشید در مقابل دویست نفر می‌ایستید. اگر صد نفر باشید در مقابل هزار نفر از کسانی که کافر شدند می‌ایستید.

ملاحظه می‌فرمایید در اینجا قرآن کریم صابر را تعریف کرده و صبر را در میدان جهاد نشان می‌دهد. یعنی خیال نکنید صبری که می‌گوییم یعنی گوشه‌های بنشینید و کاری نداشته باشید، کارها را به خدا حواله کنید خودش درست می‌شود. این طور نباشد. می‌گوید در میدان جهاد، چنانچه سربازی صابر شد، بیست نفر آنان بر دویست نفر از کافران غلبه می‌کنند.

۱- سوره انفال، آیه ۶۵.

۲- سوره کهف، آیه ۷.

۲- سوره انفال، آیه ۳۷.

۳- سوره انفال، آیه ۴۲.

صبر و شجاعت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دو صحنه متفاوت

از آن طرف ما شجاعت را درباره امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) میبینیم. ایشان یک دوره‌های دارد که در میدان‌های جنگ وارد شده و شمشیر به دست است. فریاد الله اکبرش تار و پود دل‌های سلحشوران عرب را می‌لرزاند، یک صحنه اینطوری دارد. ولی بعد از وفات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صحنه سکوت مطلق دارد. آیا شجاعت در کدام صحنه بیشتر جلوه کرده است؟ اگر عرض کنیم که شجاعت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در دوره بیست و پنج ساله سکوتش بیشتر جلوه کرده تا آن صحنه‌های میدان جنگ، دروغ نگفته‌ایم و اغراق نکرده‌ایم، راست گفته‌ایم.

واقعاً شجاعت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بیشتر جلوه کرده تا در زمان پیغمبر و در میدان جنگ بدر و احد و احزاب و حنین و خیبر، آنجا هم شجاعت دارد. آنجا شمشیر به دست دفاع از حریم دین کرده است. آن مقدار که دفاعش از حریم دین بعد از پیغمبر اکرم در دوره بیست و پنج ساله سکوتش بوده در میدان‌های جنگ نبوده است. آن شجاعتی که در این دوره نشان داده در آن دوره نشان داده نشده، اینجا شجاعت بوده. یعنی همان وقتی که حمله به خانه‌اش کرده‌اند که خانه‌اش را آتش بزنند. حتی به جایی برسد که اسائه ادب به همسر بزرگوارش بشود و بعد مرد از جا برنخیزد، این شجاعت است. مرد آن هم مردی مانند علی (علیه السلام) که همسر بزرگوارش مانند صدیقه کبری (علیه السلام) مورد اسائه ادب واقع شود، بطوری که بچه‌اش در رحمش کشته شود، پهلوی‌اش شکسته شود ولی در عین حال مرد از جا برنخیزد و دست به شمشیر نبرد، این خیلی شجاع است. که اگر در آن موقع از جا برمیخاست گلوی آن‌ها را هم میگرفت و میفشرد، ناتوانی از خود نشان داده بود. یعنی در راه نیل به هدف نتوانسته بود شجاعت و تحمل نشان بدهد.

این را تشخیص داده بود که اگر میخواهد به هدف برسد باید سکوت کند. و الا اگر شمشیر به دست بگیرد می‌تواند زمین را از خون آن‌ها مالا مال کند، مسند ریاست را هم بگیرد ولی هدف از بین رفته و ناتوانی نشان داده شده بود. توانایی و کمال قدرت و کمال

شجاعت را در همین جا نشان داد. دید که نیل به هدف مستلزم سکوت مطلق است و سکوت کرد و هرچه دیگران گفتند از جا تکان نخورد، این شجاعت است.

پس اشتباه نشود شجاعتی که گفته می‌شود زور بازو مقصود نیست. شکم پاره کردن، سر بریدن، داد کشیدن، بیهدف به میدان‌ها حمله بردن، اینها شجاعت نیست. گاهی انسان احساساتی می‌شود، یک وقتی غروری هم می‌گیرد و تعصبی هم دنبالش هست، اینها برای او محرک است. اما شجاعت یعنی اینکه تشخیص بدهد از چه راهی برود به هدف خواهد رسید. در آن راه هر بلایی هم بر سرش بیارد تحمل کند، این شجاعت است، صبر هم همین است.

به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن زمان گفته‌اند: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ»؛ بر حکم پروردگارت صابر باش. یعنی چون بناست عقوبت به تأخیر بیفتد، عقوبت مجرمین که نسبت به تو اسائه ادب دارند و همه نامالایمات را تحمیل میکنند؛ خاکستر بر سرت میریزند، سنگ به پیکر مطهرت میزنند، عبا را دور گردنت میپیچند و در کوچها و روی خاکها میکشاندند. حالا اگر قدرت مادی نداری، قدرت معنوی داری. یعنی میتوانی مانند جناب نوح نفرین کنی و آن‌ها را به عذاب الهی معذب کنی. ولی نه، از این قدرت هم استفاده نکن. فعلاً مصلحت بر این است که در برابر همه نامالایمات تحمل کنی تا وقتش برسد. وقتش هم که رسید، جنگ بدر و حنین و احزاب پیش آمد. یعنی باید در هر وقتی از یک راه صبر را نشان بدهی؛ صبر گاهی مستلزم سکوت و گاهی مستلزم قیام است. هر دو صبر است. شجاعت گاهی مستلزم سکوت است گاهی مستلزم قیام و شمشیر به دست گرفتن است. وقتی علی (علیه السلام) شمشیر به دست هم که میشود، زمانش طوری می‌شود که با کفار نباید بجنگد. مسلمان‌نمایی هستند با پیشانی پینه بسته، همه حافظ قرآن، که باید شمشیر را برگردان آن‌ها فرود بیاورد. هر دو شجاعت است؛ هم آن سکوت بیست و پنج ساله‌اش که دم نزد شجاعت و صبر حکیمانه است. و هم آن وقت که به حکومت رسیده همه مردم فریاد میزنند کشتن مسلمانان قرآنخوان و نمازخوان سزاوار نیست. فرمود: نه، من باید چشم فتنه را برگم. جز من کسی نمیتواند از این راه قدم بردارد. بله، تمامش شجاعت

است؛ زمان پیغمبر اکرم با کفّار می‌جنگد شجاعت است، بعد از پیغمبر سکوت مطلق، دم نمی‌زند شجاعت است، بعد از بیست و پنج سال به حکومت میرسد و با مسلمانانها می‌جنگد شجاعت است. منتها باید تشخیص بدهد در هر زمانی از چه راهی باید حرکت کند.

پس «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ»؛ بر حکم پروردگارت صابر باش. حکم خدایت این است: «وَأْمَلِ لَّهِمْ»؛ به آنان مهلت می‌دهم. حکم خدایت املاء و امهال است، مهلت دادن است. پس در مقابل حکم خدا صابر باش و تحمّل مشقّات کن.

برگشتن بلا از بالای سر قوم حضرت یونس علیّه السلام

﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾

مانند حضرت یونس نباش.

به پیغمبر اکرم ﷺ خطاب شده: مانند رفیق ماهی نباش. حوت یعنی ماهی. صاحب حوت یعنی رفیق ماهی. مراد از رفیق ماهی حضرت یونس علیّه السلام است که از پیغمبران بزرگوار است. از حضرت یونس ترک اولایی صادر شد و آن این بود که او سی ساله بود در میان جمعیت وارد شد و از طرف خدا مأمور به دعوت شد. مردم را به سوی خدا و ایمان و تقوا دعوت کرد. سی و سه سال در میان این مردم فریاد دعوت خود را سر داد اما آنان ایمان نیاوردند و در مقابلش تسلیم نشدند. او خشمگین شد:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا﴾^۱

یونس را یاد کن زمانی که از میان جمعیت، خشمگین بیرون آمد.

مراد از «ذَا النُّونِ» در اینجا حضرت یونس علیّه السلام است. ترک اولی همین بود که در مقابل مشقّاتی که مردم بر او وارد می‌آوردند صابر نشد و بیشتر صبر نکرد. سی و سه سال دعوت و ابلاغ کرد، فریاد کشید، مردم را به سوی خدا و حق دعوت کرد ولی مردم زیر بار نرفتند. بهتر این بود که بیشتر صبر و حوصله به خرج میداد. بهتر این بود، نه اینکه معصیتی شده باشد. از میان مردم بیرون رفتن معصیت نبود. بهتر این بود که بیشتر میماند و صبر بیشتر و حوصله بیشتر نشان می‌داد. او این صبر و حوصله را نشان نداد. بر مردم خشمگین

۱- سوره انبیاء، آیه ۸۷.

شد. برای خدا و در راه خدا بر مردم غضب کرد، از میان جمعیت بیرون آمد، از مردم اعراض کرد و به حال مردم نفرین کرد.

حضرت یونس وقتی از میان مردم رفت و درباره مردم مجرم نفرین کرد، نفرین پیغمبر در پیشگاه پروردگار مؤثر واقع شد و خدا بر آن‌ها بلا نازل فرمود. منتها یک مرد عالمی در میان این جمعیت بود که زود دست به کار شد و مردم را به دور خود جمع کرد. گفت: پیغمبر بزرگ خدا نسبت به شما مُعرض شده و از میان شما بیرون رفته است. زیاد او را به ستوه آورده‌اید، رفته و نفرین کرده، مطمئن باشید بلا بر شما نازل میشود. لذا تا دیر نشده به فکر بیفتید و چاره‌اندیشی کنید. تا بلا نیامده علاج واقعه قبل از وقوع بنمایید. مردم تحت تأثیر موعظه او واقع شدند و قبول کردند. گفتند: چکار کنیم؟ او گفت: آن روزی که وعده داده بلا بیاید اول صبح همه از خانه‌ها بیرون بیایید و به بیابان و دامنه کوه بروید. بچه‌ها را از مادرها جدا کنید، حیوانات را هم بیاورید، بچه‌ها و حیوانات یک طرف و مادرهایشان یک طرف. بچه‌ها در فراق مادرهایشان ناله کنند و مادرها در فراق بچه‌ها زاری کنند. شما هم ضجّه و شیون و توبه کنید تا خداوند بلا را برگرداند.

بلا تا بالای سرشان آمد، هوا گرد و غبار گرفت و منقلب شد. طوفان در فضا پیچید و رنگ چهره‌های آنان دگرگون شد. منظرها همه برگشت و چهره‌ها همه زرد شد. بدن‌ها به لرزه درآمد. معلوم شد بلای خدا نازل می‌شود. طبق تعلیم آن عالم بنا کردند به توبه کردن، تضرّع و زاری. تا کم‌کم بلا از بالای سرشان رد شد. که خدا هم میفرماید چون توبه‌کار شدند بلا را برگردانیم:

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱

چرا هیچ شهری نبود که ایمان بیاورد تا ایمانشان به آنان سود دهد؟ مگر قوم یونس که وقتی ایمان آوردند که عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم.

۱- سوره یونس، آیه ۹۸.

بیرون رفتن حضرت یونس علیه السلام از میان مردم

این جمعیت بر اثر تعلیم آن عالم از بلا جستند اما جناب یونس کجا رفت؟ او از میان مردم بیرون رفت، خشمگین کنار دریا رفت. دید کشتی آماده است. در میان کشتی جمعیتی نشسته‌اند و آماده حرکت است. از آن‌ها تقاضا کرد که من هم با شما باشم. آن‌ها هم او را به کشتی راه دادند. او را نمیشناختند که پیغمبر بزرگوار خداست، اما میدیدند از سیمایش آثار صلاح و تقوا نمایان است. او را مورد احترام قرار دادند و مقدمش را گرامی شمردند. وقتی کشتی به وسط دریا رسید دریا طوفانی شد، کشتی در اضطراب افتاد و از هر طرف امواج به سمت کشتی سرازیر شد. دیدند نزدیک غرق شدن است، چاره‌ای نیست جز اینکه کشتی را سبک کنند.

باید از میان مسافرین کسی را به قید قرعه در دریا بیندازند تا کشتی سبک بشود. قرعه کشیدند به نام حضرت یونس علیه السلام درآمد. اینجا بعضی میگویند بعید است با انداختن یک نفر در دریا کشتی سبک بشود. شاید سرنشینان این کشتی معتقد به ربّ النوع بوده‌اند، در میان مردمی عقیده‌ای بود که برای هر چیزی ربّ النوعی قائل بودند، برای دریا هم ربّ النوع قائل بودند و هر وقت دریا طوفانی میشد، میگفتند: دریا بر ما خشم کرده، برای اینکه راضی‌اش کنند، یک قربانی در دریا میافکندند. میگفتند با انداختن قربانی آن ربّ النوع از ما راضی میشود و دیگر رفع بلا میشود. اینجا هم دیدند دریا طوفانی شده است.

بعید نیست که بگوییم آن جمعیت به ربّ النوع معتقد بودند و طوفان را معلول خشم ربّ النوع میدانستند. گفتند باید یک نفر قربانی بدهیم تا دریا آرام شود. قرعه هم به نام جناب یونس درآمد. خواستند او را به دریا بیفکنند دیدند نمیشود، او شخصیت محترمی است که در میان آنان مهمان آمده. گفتند بار دیگر قرعه می‌کشیم. بار دیگر قرعه باز به نام حضرت یونس درآمد. تا سه مرتبه این قرعه تکرار شد. بار سوم هم به نام حضرت یونس علیه السلام درآمد. حضرت یونس متوجه شد که سرنی در کار است و مصلحتی در پیشگاه خداست. متوجه ترک اولای خود شد، معلوم میشود بیرون آمدن من از میان

جمعیت و نفرین کردن من بر آن‌ها ترک اولی بوده، بهتر این بود که در میان مردم می‌ماندم، چون بیرون آمده‌ام باید تنبیه شوم.

در مورد اینکه آیا خودش بر عرشه کشتی آمد و خود را در آب انداخت؟ عده‌ای فرموده‌اند که نه، وقتی دیدند چاره‌ای نیست. حضرت یونس علیه السلام خود را در اختیار آن‌ها گذاشت، آن‌ها یونس را در میان دریا افکندند.

حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی

حالا یا دریا طوفانی شد یا بنا به بعضی از نقلها ماهی بزرگی مانند کوهی آمد راه را بر کشتی بست و به سمت سرنشینان کشتی دهان باز کرد. دیدند باید کسی در میان دهان او افکنده شود تا برگردد. این بود که حضرت یونس علیه السلام را میان دریا افکندند. آن ماهی دهان باز کرد و به فرمان خدا جناب یونس را بلعید، منتها با این شرط که هضمش نکند و استخوانهای او را در هم نشکند. که قرآن هم میفرماید:

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ. فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ. فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ﴾^۱

و یونس از پیامبران بود. (یاد آر) زمانی را که به سوی کشتی پر (از جمعیت و بار) گریخت. و با سرنشینان کشتی قرعه انداخت و قرعه به نام او درآمد. (او را به دریا افکندند) و ماهی بزرگی او را بلعید، در حالی که مستحق سرزنش بود.

ماهی جناب یونس را در شکمش گرفت و در ظلمات دریا سیر میداد. جناب یونس در میان سه ظلمت و سه تاریکی محکوم به زندان شده؛ ظلمت شب، ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی. در میان این ظلمات به درگاه پروردگار ناله‌اش بلند شد:

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲

در تاریکی‌ها ندا داد که معبودی جز تو نیست، تو منزهی، من از ستمکاران بودم. از ترک اولایش توبه‌کار شد. ما هم پذیرفتیم، چون از طریق تسبیح و توبه و تضرع به پیشگاه ما درآمد.

۱- سوره صافات، آیات ۱۳۹ تا ۱۴۲.

۲- سوره انبیاء، آیه ۸۷.

اجابتِ دعای حضرت یونس علیہ السلام و نجات او

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ^۱

پس دعایش را اجابت کردیم و او را از اندوه نجاتش دادیم.

بعد به همان ماهی دستور دادیم بعد از سه روز یا چهل شبانه روز که در میان دریا نگهش داشته، او را به ساحل بیفکند:

﴿فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ^۲﴾

او را به زمینی خشک و بی آب و گیاه افکندیم، در حالی که بیمار بود.

ماهی به فرمان خدا بعد از این مدت که منقضی شد به سمت ساحل آمد و همان را که بلعیده بود تحویل داد. کنار دریا به ساحل انداخت. جناب یونس پس از مدتی که در شکم ماهی بوده پوست و گوشتش از بین رفته ولی استخوانش هضم نشده است. مختصر گوشت و استخوانی برایش مانده، آفتاب بر او بتابد میسوزد، سرما اذیتش میکند، پناهی میخواهد. این «سقیم»^۳ پناهش چیست؟

﴿وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ^۴﴾

بوته کدو را بر او رویانیدیم.

در کنارش بالا آمده و سایه بر او گسترانیده، که در سایه این بوته کدو باشد و بعد از همین کدو ارتزاق کند. بعد از مدتی که حالش بهبود یافت:

﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ^۵﴾

او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم.

به او گفتیم به میان قومت برگرد، آن ها توبه کار شده اند، به صراط ایمان آمده اند و انتظار تو را دارند. آرزومندند که به میانشان برگردی و از تو تبعیت کنند. به سمت قومش رفت. مردم هم استقبالش کردند و از او تبعیت نمودند.

۱-سوره انبیاء، آیه ۸۸.

۲-سوره صافات، آیه ۱۴۵.

۳-سقیم: بیمار.

۴-سوره صافات، آیه ۱۴۶.

۵-سوره صافات، آیه ۱۴۷.

صبر و خلق انسان ساز پیغمبر اکرم ﷺ

منظور اینکه اینجا به پیغمبر خطاب میشود: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ»؛ در مقابل فرمان پروردگارت صابر باش. خدا اگر به مجرمین مهلت داده است و در اثر این مهلت به تو میتازند، جانخور و نفرینشان نکن، بر آن ها خشم نکن، غضبناک نباش، صبر کن، عالم، عالم صبر و تدریج است. گل، با صبر گل میشود. هسته خرما با صبر درختی بارور میشود. نطفه انسان با صبر، انسانی متفکر میشود. درندگان با صبر آدم میشوند.

پیغمبر اکرم ﷺ درنده ها را با صبر آدم کرد. به راستی درنده بودند. این عربی که انسان وقتی در تاریخشان مطالعه بکند، قبل از اسلام به قدری وحشی باشند که دختر خود را زنده زنده در خاک دفن کند. چند کیلومتر دنبال موش صحرایی بدود و بعد از مدتی بازی با او، آن موش را بخورد، و اگر کسی مزاحمش شد شکمش را پاره کند. چنین موجوداتی را پیغمبر با صبر و با خلق حسن آدم کرد. عجیب انسانی شدند، در انسانیت مثل اعلی شدند. به درجهای رسیدند که چشمها را خیره کردند؛ با جلالشان، با عظمتشان و با اخلاق شان، پا روی همه چیز گذاشتند که خود را به قرب خدا برسانند. بله، اینها را آدم کردن صبر میخواهد.

ولذا جناب نوح علیہ السلام وقتی خشم کرده بود و بر قومش نفرین کرد. به او فرمودند: خرما بکار. این خرماها را بکار تا درخت باروری بشود. یعنی این خرما هسته است با صبر خرما میشود. تو هم باید تحمل کنی تا انسان درنده های انسان بشود. تحمل میخواهد. این هستهها را بگیر و بکار. و اینها را دوباره بکار، هفت مرتبه هسته بکار تا خرما بشود. بعد از هفت مرتبه اگر قومت به صلاح روی نیاورند، آن وقت بلا بر آن ها نازل می شود.

اینجا هم بر پیغمبر اکرم ﷺ خطاب شده است:

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ»

بر حکم پروردگارت صابر باش و مانند یونس نباش، در حالی که مغموم بود ندا

داد.

مانند رفیق ماهی، جناب یونس نباش که در مقابل مشقاتی که از قوم میدید صابر نشد و ترک اولی کرد. در شکم ماهی در حالتی که کظم غیظ کرده بود، خشم خود را

فرومی خورد یا مغموم بود. در این حالت که هم و غم بر او احاطه کرده بود ندا سرداد که:

﴿أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾

معبودی جز تو نیست، تو منزهی، من از ستمکاران بودم.

رحمت و محبت خداوند به مخلوق خود

﴿لَوْلَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لُنُبِدَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ﴾^۱

اگر رحمت پروردگارش به او نرسیده بود (توبه‌اش پذیرفته نمی‌شد)، ملامت شده به صحرای بی آب و گیاه افکنده می‌شد.

چنانچه توفیق شامل حالش نبود که توبه کار بشود، او را در بیابان خشک بیابی می‌افکنیدیم که مورد مذمت واقع بشود و دیگر مورد لطف خدا واقع نشود. ولی نسیم توفیق وزید و از در توبه وارد شد. و لذا از ترک اولایش توبه کرد. ما هم او را پذیرفتیم. در آیه‌ای می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۲

اگر او از تسبیح‌کنندگان نبود. تا روز قیامت در شکم ماهی میماند.

اما چون مسبح بود از آن عذاب تخفیف داده شد، بنا نشد تا روز قیامت در شکم ماهی بماند. تخفیف دادیم، محکومش کردیم به اینکه در بیابان خشکش بیفکنیم. منتها اگر توبه‌کار نبود آن درخت کدو هم نمی‌رویید. اما چون از در توبه درآمد و لذا آن بوته کدو را رویانیدیم که سوزش آفتاب به او صدمه‌های نزنند.

وقتی حضرت یونس علیه السلام زیر آن درخت کدو به حال آمد، خدا کرمکی را بر آن بوته مسلط کرد که آن بوته را خورد و خشکید و افتاد. وقتی بوته افتاد حضرت یونس سوزش آفتاب را احساس کرد، ناله‌اش درآمد. فرمودند: چرا ناله میکنی؟ عرض کرد: از سوزش آفتاب و این کدو هم که به آن علاقه‌مند بودم از بین رفته. فرمودند: عجیب است! به یک کدویی که نه خودت کاشته بودی، نه خودت آبش داده بودی، بعد از اینکه رفع حاجتت شده خشکیده، در فراقش ناله میکنی، پس چرا بر صد هزار جمعیت قومت رحم نکردی.

۱- سوره قلم، آیه ۴۹.

۲- سوره صافات، آیات ۱۴۳ و ۱۴۴.

نفرین کردی که عذاب بر آن‌ها نازل بشود؟ آن‌ها مخلوق من و ساخته دست قدرت من بودند.

یعنی درست است تو پیغمبر ما هستی و نفرینت در پیشگاه ما مستجاب است ولی ما هم به مخلوق خود رحمت و محبت داریم. هرچه بودند، مخلوق من بودند، چطور شده از سوزش آفتاب می‌نالی و از اینکه یک بوته کدویی که خودت نکاشته‌ای، اندکی انس به او گرفته بودی حالا از بین رفته غمگینی. چرا بر آن مخلوقی که من آن‌ها را با دست قدرت خودم ساختهام نفرین کردی که عذاب بر آن‌ها نازل بشود؟ این خدای رحیم و غفور ذوالرحمه است.

قرارگرفتن حضرت یونس علیه السلام در زمره صالحان

﴿فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾

پس پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد.

بعد از مراحل توبه و همه این مسائل، خداوند یونس را برگزید و به حد اجتناب و مقام مقرئیت رسانید. «فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ او را از افراد کامل در صلاح قرار داد. این ترک اولی بوده البته او دعوت خود را کرده و بعد از دست مردم به ستوه آمده، از میان مردم بیرون آمده و از قومش معرض شده است. انبیاء و مقرئین به خاطر همین ترک اولی گوش مالی داده میشوند. انسان باید به حساب خودش برسد، این دستگاه، دستگاه دقیقی است، گوش مالیها دارد و به حساب رسیدنها و عذابهای دردناک دارد.

عرض ادب به حضور صدیقه کبری علیها السلام

امشب شب آخر دهه اول ماه صفر است و بیمناسبت نیست که عرض ادب به حضور صدیقه کبری علیها السلام داشته باشیم. چون مادر حسین علیه السلام است و صاحب عزاست. که آن شاعر بزرگوار میگوید: بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چه معاملهای کردند؟
وَمُجَمِّعِي حَطَبٍ عَلَى الْبَيْتِ الَّذِي لَمْ يَجْتَمِعْ لَوْلَاهُ شَمْلُ الدِّينِ
هیزم آوردند. عجیب است! در عالم اسلام خیلی مایه ننگ است، آدم شرمش

۱- سوره قلم، آیه ۵۰.

میشود به دنیای بشر عرضه کند، بگوید پیغمبری در میان این امت آمد، آن‌ها را به سعادت رسانید، تاج عزت بر سرشان گذاشت، آن‌ها را از وحشیت به انسانیت آورد. آن‌ها اجری که به آن پیغمبر دادند این بود که هنوز آب غسلش خشک نشده بود به درِ خانهاش ریختند، هیزم آوردند که در آن خانه را آتش بزنند. که اگر آن خانه نبود خانها در کام آتش میرفت. آن خانه بود که خانها را از آتش رهانید. آیا سزاوار بود آتش در آن خانه ببرند؟ جنایت دیگر چه بود؟

وَالْهَاجِمِينَ عَلَى الْبَتُولِ بَيْتِهَا وَالْمُسْقِطِينَ لَهَا أَعْرَجَيْنِ

به درِ خانه صدیقه کبری علیها السلام هجوم بردند، در حالتی که از شدت فشار در، بین در و دیوار بچه‌هاش را در رحمش کشتند.

وَالْفَائِدِينَ أَمَامَهُمْ بِنَجَادِهِ وَالظُّهَر تَدْعُوا خَلْفَهُ بَرْنِينَ

از این ننگینتر اینکه ریسمان به گردن امامشان افکندند. ای عجب! ریسمان به گردن علی افکندن یعنی ریسمان به گردن علم افکندن، ریسمان به گردن فرهنگ افکندن، ریسمان به گردن انسانیت و شرف افکندن.

صدای زهرا بلند بود: «خَلُّوا ابْنَ عَمِّي»؛ دست از پسر عمم بردارید.

خَلُّوا ابْنَ عَمِّي أَوْ لَا كَشِفُ لِلدُّعَا رَأْسِي وَأَشْكُوا لِلَّهِ شُجُونِي

دست از پسر عمم بردارید. شکایت شما را در خانه خدا میبرم و با دعای من بلا بر شما نازل میشود.

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ